

## تبیین مراتب و عوالم هستی از منظر علامه طباطبایی با تکیه

## بر آرای فلسفی، قرآنی و عرفانی ایشان

لیلا افسری<sup>۱</sup>سید صدرالدین طاهری<sup>۲</sup>عبدالله صلواتی<sup>۳</sup>

## چکیده:

در مقاله حاضر سعی بر این است تا نظر علامه طباطبایی به عنوان یک فیلسوف متأله، مفسر بزرگ و آشنا با گستره اندیشه و مبانی عرفان اسلامی معاصر در باب مراتب و عوالم هستی و ارتباط آن با اسماء و صفات الهی و عالم امر و خلق مورد بررسی و اعتقادات فلسفی، قرآنی و عرفانی وی مورد مذاقه قرار گیرد. آنچه از مطالعه آثار علامه طباطبایی به دست می‌آید این است که وی در تقسیم‌بندی مراتب عالم دارای دست کم سه دیدگاه فلسفی، قرآنی و عرفانی بوده است و با توجه به هر کدام از این سه دیدگاه، تقسیم‌بندی جداگانه‌ای انجام داده است. وی در آثار فلسفی خود از سه عالم سخن می‌گویند: عالم عقل، عالم مثال و عالم ماده و مادیات؛ نیز در تفسیر المیزان که با روش تفسیری آیه به آیه انجام گرفته است موجودات و عوالم هستی را به عالم امر و عالم خلق تقسیم نموده است اما در دیدگاه مبتنی بر آموزه‌های عرفانی، از عالمی که از لحاظ مرتبه وجودی مقدم بر همه عوالم فلسفی است یعنی عالم اسماء و صفات بحث کرده است. لذا مراد نگارنده بر این است تا علاوه بر تبیین دقیق این سه دیدگاه، همخوانی یا عدم همخوانی این دیدگاه‌ها را مشخص و دیدگاه قرآنی و عرفانی وی را با دیدگاه فلسفی مورد تطبیق و بررسی قرار دهد. روش کار در این مقاله به صورت توصیفی - تحلیلی و با مراجعه به منابع دست اول و منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

## کلید واژه‌ها:

علامه طباطبایی، مراتب هستی، اسماء و صفات الهی، امر و خلق، فیض.

<sup>۱</sup> - دانشجوی دکتری گروه الهیات - فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

<sup>۲</sup> - استاد تمام گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. نویسنده مسئول: ss\_tahery@yahoo.com

<sup>۳</sup> - دانشیار گروه الهیات، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران.

## پیشگفتار

یکی از مسائلی که همواره ذهن بشر را به خود مشغول داشته «چگونگی پیدایش جهان هستی» است. مسأله‌ای که هم فیلسوفان اسلامی به سان دانشمندان علوم تجربی، با توجه به قلمرو و موضوع فلسفه که «شناخت عمیق واقعیت اشیاء و تبیین عقلانی پدیده‌ها و بررسی وجود آنها از جهت مبدأ و معاد» است به آن توجه داشته و تلاش نموده‌اند به بررسی عقلی و تبیین برهانی چگونگی پیدایش جهان پردازند. آنان کوشیده‌اند در تبیین جهان شناسی خود، الگو و طرحی جامع، دقیق و نظام مندی را طراحی نمایند که در آن وصفِ نظم، هماهنگی و پیوند ناگسستنی بین همه موجودات، که از آن به «نظام احسن» تعبیر می‌شود حفظ شود طرحی که به مدد اصول اثبات شده فلسفی و با اتکای عقل و برهان، همه مراتب وجود از واجب الوجود تا آخرین مرتبه عالم را شامل می‌شود.

مسأله آفرینش و کیفیت آن از کانون توجه و دقت عرفا و اهل توحید نیز به دور نمانده است زیرا از نظر آنان، آفرینش عبارت است از ظهور و تجلی ذات حق در قالب اسماء و صفات خداوند و هر موجودی از موجودات عالم، خود مظهري است از اسماء حق، موجوداتی که علی‌رغم وحدت حقیقی خداوند در مرتبه «حدیت» کثرت آنها از کثرت اسماء و صفات در مرتبه «واحدیت» به ظهور می‌رسد به این معنا که ذات حق در کسوت اسماء و صفات تجلی نموده و ایجاد کثرت می‌نماید و هر موجود با همان صفتی که تجلی یافته است با سایر موجودات متمایز می‌گردد.

از جمله کسانی که در روزگار ما، هم با رویکرد فلسفی و هم با رویکرد قرآنی و عرفانی به تبیین و تحلیل هستی شناسی و جهان شناسی پرداخته است علامه طباطبایی است. وی علاوه بر آثار فلسفی در حوزه حکمت، تألیفاتی نفیس در حوزه عرفان و تفسیر به یادگار گذاشته است. علامه در آثار فلسفی خویش با تبعیت از روش‌های برهانی و عقلی و با پیروی از اصول و مبانی حکمت متعالیه ملاحظه‌ای از جمله علیت و فروع آن، اصالت وجود و تشکیک آن بر عوالم و مراتب جهان هستی از مجرد (عقل و مثال) و مادی تأکید می‌کند مراتبی که از جهت قوس نزول در بین آنها نسبت و ارتباط وثیق، دقیق و مستمری برقرار است.

در رویکرد تفسیری و عرفانی نیز علامه طباطبایی با استناد به آیات قرآنی، اولاً موجودات عالم را به عالم «امر» و عالم «خلق» تقسیم نموده و ثانیاً با اتکاء به روش‌های عرفا تلاش نموده است کثرات و موجودات عالم را با نسبت دادن آنها به اسماء و صفات متجلی در مقام واحدیت که خود ظهور و تجلی یافته مقام احدیت است تشریح و تبیین نماید.

### دیدگاه فلسفی علامه طباطبایی در مراتب هستی

فلسفه، متوکی «تبیین هستی و واقعیت اشیاء» است. در فلسفه اسلامی سه مکتب معروف مشائی، اشراقی و صدرائی وجود دارد که هر کدام با دیدگاه و رویکرد خاص خود و با بهره‌گیری از روش‌های بحث و استدلال و یا ذوق و اشراق و یا با بهره‌گیری از هر دو روش به هستی‌شناسی و تبیین هستی پرداخته‌اند. یکی از مسائلی که در این مکاتب مورد توجه و سؤال قرار گرفته است «چگونگی پیدایش جهان هستی» از یک سو و «چگونگی ارتباط موجودات کثیر با مبدأ واحد» از سوی دیگر است. در مسأله پیدایش جهان هستی این سؤالات مطرح می‌شود:

۱- اشیاء و ماسوی الله چگونه به وجود آمده‌اند؟

۲- چه ارتباطی بین این موجودات متکثر و متنوع وجود دارد؟

۳- چگونه همه موجودات متکثر به علت واحد برمی‌گردند؟

از نظر فلاسفه، دشواری پاسخ به این سؤال‌ها در این است که بر اساس براهین فلسفی و عقلی اثبات شده است که به جهت سنجیت علت و معلول، از واحد جز واحد صادر نمی‌شود پس چگونه این اشیاء مادی متکثر و مختلف عالم هستی که وجودشان با حس و مشاهده قابل اثبات بوده و غیر قابل احصاء و شمارش است معلول علت واحد؛ یعنی واجب الوجود واقع شده و از او صادر گردیده‌اند؟ وجودی که واحد و بسیط بوده و از هر گونه ترکیب حقیقی و اعتباری مبراست.

علامه طباطبایی در عقاید فلسفی خود، پیرو حکمت متعالیه بوده و آراء فلسفی ایشان بر مبانی حکمت متعالیه استوار است. وی در تقسیم مراتب هستی از مبانی اصیل فلسفی ملاصدرا چون اصالت وجود، حرکت جوهری و وحدت تشکیلی وجود بهره‌جسته و عوالم هستی را با استناد به «اصل علیت» و «سنجیت علت و معلول»، قاعده «الواحد» و قاعده «امکان اشرف» بر یکدیگر مترتب می‌داند. وی خداوند را در رأس هرم هستی که محیط بر عوالم مادون است دانسته و ما سوی الله و مخلوقات را موجودات امکانی می‌داند. از نظر وی عوالم هستی غیر از ساحت ربوبی واجب الوجود، به سه عالم «عقل»، «مثال» و «ماده و مادیات» تقسیم می‌شود. (طباطبائی، ۱۴۱۶: ۳۱۳) باید توجه کرد که در تقسیم بندی این عوالم، مقسم، وجود بما هو وجود نیست بلکه مقسم، وجود جوهر ممکن از حیث تجرد و مادی می‌باشد که سه عالم کلی را تشکیل می‌دهد. همان طوری که می‌گوید: «أن للوجود الإمكانی و هو فعله تعالی انقسامات منها إنقسامه إلى مادی و مجرد و إنقسام المجرّد إلى مجرد عقلی و مجرد مثالی، ... أن عوالم الوجود الكلية ثلاثة: عالم التجرد التام العقلیّ و عالم المثال و عالم المادّة و المادیات». (همان)

از نظر علامه طباطبایی طبق مبانی فلسفی، این حصر یک حصر عقلی بوده و قسم چهارمی برای آن نمی‌توان در نظر گرفت زیرا وجود جوهر یا به همراه قوه و استعداد است یعنی همه کمالات را دارا نمی‌باشد بلکه باید در اثر حرکت جوهری و عرضی و به تدریج به آن‌ها نائل شود و یا این که وجود، همه کمالات را از همان آغاز آفرینش دارا می‌باشد و امکان فقدان کمال و سیر به سوی آن کمال و نیل به آن را ندارد. قسم اول از وجود که همراه قوه و استعداد است لاجرم باید مادی باشد اما قسم دوم قطعاً مجرد از ماده است زیرا همه کمالات لازم خود را بالفعل داراست و قوه و استعدادی در آن متصور نیست اما خود این موجود مجرد از ماده، یا آثار مادی را دارد و یا کلاً از ماده و آثار مادی مبرا می‌باشد که شق اول، موجود مثالی و شق دوم موجود عقلی خواهد بود لذا عوالم هستی عبارتند از عالم عقلی، عالم مثالی و عالم مادی. و این همان سه عالم کلی است که شق چهارمی از نظر علامه نمی‌توان برای آن یافت. (همان: ۳۱۴) با توجه به تشکیکی بودن وجود، این سه عالم از جهت شدت و ضعف، بر یکدیگر ترتب طولی دارند که از رابطه علیت و معلولیت بین آن‌ها حکایت می‌کند یعنی عالم عقل، علت و آفریننده عالم مثال و عالم مثال نیز علت به وجود آورنده عالم مادی می‌باشد و طبق اصل سنخیت بین علت و معلول و با استناد به قاعده «امکان اشرف» که طبق آن هرگاه ممکنی که درجه وجودی آن پست‌تر است تحقق یابد باید پیش از آن، ممکنی که بالاتر و شریف‌تر از آن است به وجود آمده باشد (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۱۷۶)، علت باید کمال معلول را به صورتی برتر و بالاتر داشته باشد یعنی در عالم عقلی باید یک نظامی منطبق بر عالم مثال اما بسیط‌تر و کامل‌تر از آن را دارا باشد و در عالم مثال نیز نظامی مثالی که شبیه نظام مادی اما بالاتر و شریف‌تر از آن است وجود دارد. (شیروانی، ۱۳۷۶: ۳۳۷)

البته علامه طباطبایی بنا به بیان استاد مطهری، استدلال دیگری را نیز با تطبیق مراتب انسان؛ یعنی مرتبه طبیعت، مرتبه ادراک مثالی و عقلی انسان با عوالم هم سنخ خود؛ یعنی به ترتیب عوالم مادی، مثالی و عقلی برای وجود عوالم کلیه سه گانه مطرح می‌کند (طباطبایی، مطهری، ۱۳۷۴، ج ۵: ۱۹۵-۱۹۱)

حال سؤال این است که با توجه به وحدت و بساطت مبدأ نخستین؛ یعنی واجب الوجود بالذات، عالم عقل که از لحاظ مرتبه وجودی، نزدیک‌ترین عالم به ساحت ربوبی است چگونه ایجاد می‌شود؟ و طبق قاعده الواحد، اگر معلول نخستین، واحد است چگونه کثرت در آن راه پیدا می‌کند؟ از جانب دیگر، وقوع کثرت افرادی و عددی، در عقل مجرد ممتنع است زیرا کثرت افرادی و عددی یک ماهیت مستلزم ماده است و عقل از ماده و آثار مادی مبرا است لذا هر کثرتی که در عقل باشد کثرت نوعی خواهد بود چه در عقول طولی و چه در عقول عرضی.

بنابراین اولین مخلوق و معلول خداوند، عقل اول است که واحد بوده و از آنجایی که ممکن الوجود است و همراه با یک ماهیت اعتباری، لذا بر اساس قاعدهٔ «کل مجرد فهو عاقل» (طباطبائی: ۱۴۱۷، ۱۵۳) از یک جهت خود را تعقل می‌کند و از جهت دیگر واجب الوجود را، و از این رو جهات متعددی در او پدید می‌آید و به همین خاطر است که می‌تواند مبدا آفرینش برای بیش از یک معلول واقع شود. باید توجه داشت که چون جهات موجود در عالم مثال که معلول عالم عقل است، فراوان است و جهات موجود در عقل اول، اندک است این جهات، کفاف جهات فراوان عالم مثال را نمی‌کند بنابراین باید عقول متوالی در کار باشد تا جهات کثرت آن به حدی برسد که برای آفرینش عالم پس از خود، یعنی عالم مثال، کفایت کند.

اما در این که تعداد این عقول به چند عقل می‌رسد باید گفت با توجه به ابطال نظریه هیئت بطلمیوسی که مبنای حکمای مشاء بوده و طبق آن، ده عقل را قائل بودند علامه معتقد است ما راهی برای شمارش تعداد آن‌ها نداریم. همان طور می‌گوید:

«أن هناك عقولا طویلۃ کثیره، إن لم یکن لنا طریق إلی إحصاء عددها» (همان: ۱۷۴)

اما عالم مثال و به تعبیری به جهت قرار گرفتن میان عالم عقل و عالم ماده و مادیات، عالم برزخ و به سبب مستقل بودن از خیال حیوانی که متصل به حیوان است خیال منفصل، (همان: ۱۷۷) همان گونه که گفته شده عالمی است که فاقد ماده بوده اما آثار مادی را دارد و تعداد صورت‌های جوهری موجود در عالم مثال، در واقع متناسب با تعدد جهاتی است که در عقل به وجود آورنده آنها راه یافته است. (همان: ۳۲۲)

اما آخرین و نازل‌ترین عالم، عالم مادی است که پست‌ترین مرتبه وجود را تشکیل می‌دهد. مرتبه‌ای که صورت‌های جوهری این عالم، هم در مقام ذات و هم در مقام فعل به ماده تعلق دارد و پیدایش این صور متوقف بر استعداد است. کمالات این عالم در ابتدا به صورت بالقوه وجود دارد و بعد تدریجاً با حرکت جوهری به فعلیت می‌رسد و از آنجا که موجودات مادی، همواره با هم در تراحم هستند ممکن است که پاره‌ای از کمالات به فعلیت نرسند. از نظر علامه طباطبایی عالم ماده با توجه به ارتباط و پیوستگی میان اجزای آن، یک واحد به شمار می‌آید که ذاتا سیال و گذرا بوده و جوهرش پیوسته در حرکت، بلکه عین حرکت است. از این رو، وی به مانند ملاصدرا مشکل ارتباط عالم مادی با عالم مجرد و عقلی را رفع نموده و می‌گوید:

«و إذ کان هذا العالم حركةً و متحرکا فی جوهره سیلانا و سیالا فی وجوده و کانت هویته عین التجدد و التغير لا شیئا یطرء علیه التجدد و التغير صحّ ارتباطه بالعلّة الثابتة الّتی تنزه عن التجدد و

التغير» (همان: ۳۲۳)

لذا وی با اعتقاد به حرکت جوهری، جهان ماده را عین حرکت می‌داند که جوهر آن متحرک است و هویتش عین تغییر و دگرگونی است، نه این که این دگرگونی و تغییر عارض آن شده باشد تا در ارتباط متحرک به ثابت دچار مشکل شود بلکه جوهر و علت مجرد، ماده را متحرک و سیال ایجاد کرده است.

### دیدگاه تفسیری و عرفانی علامه طباطبایی در آفرینش

دیدگاه عرفانی و تفسیری علامه طباطبایی، همان گونه که در اول مقاله هم ذکر شد متأثر از عرفان اسلامی، نگاه خاص وی به اسماء و صفات الهی و مسأله فیض و دیدگاه قرآنی، برخاسته از روش تفسیری وی است. روشی که وی از آن تعبیر به تفسیر آیه به آیه می‌کند. وی این دو نوع نگاه را در تفسیر ارزشمند «المیزان» و کتاب «رسائل التوحیدیه» که شامل چهار رساله با عناوین «رساله التوحید»، «رساله الاسماء»، «رساله الافعال» و «رساله الوسائط» است مطرح نموده است.

### الف: عوالم هستی از منظر آیات قرآن:

از نظر علامه طباطبایی، آنچه از مطالعه آیات قرآنی می‌توان به دست آورد این است که موجودات جهان آفرینش دو قسمند: موجوداتی که قرآن از آن تعبیر به «خلق» و «امر» می‌کند. مقصود از خلق، موجوداتی هستند که در مسیر سلسله علل و اسباب قرار داشته و بر زمان و مکان منطبق می‌گردد و مسیر تکامل را تدریجاً طی می‌کنند و تعبیر امر، برای برخی از موجودات، نشان دهنده ارتباط موجودات با خداوند می‌باشد که در این موجودات، تدریج وجود نداشته و با اراده خداوند به طور «آنی» موجود می‌گردند و وسائط مادی در آن راه ندارد و این عالم، عالم موجودات غیرمادی است. مطابق آیات، هر دو عالم خلق و امر از جانب خداوند بوده، اما مراد از هر کدام، موجودات خاصی می‌باشد. هرچه که به حواس ظاهری در آید، خلق و آنچه به حواس ظاهری در نیاید و با حواس باطنی مانند قلب و روح مورد احاطه قرار گیرد امر خواهد بود. امر بدون این که واسطه در سبب داشته باشد به مشیت مطلقه الهی ایجاد شده و فقط وابسته به ذات کبریایی بوده و به ماده و استعداد و فنا، تعلق ندارد. به همین دلیل طبق آیه «إِذَا ارَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس / ۸۴) این موجودات مجرد متعلق به امر، به محض آنکه خدا فرمان (کن) دهد فوراً موجود می‌شود. (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۸: ۱۹۰)

از نظر علامه طباطبایی، امر در تنزل خویش ذومراتب است و میان تنزل و هر یک از این مراتب، نسبتی وجود دارد و تنزل امر، از آسمان عالی به سافل صورت گرفته است و بعد از منتهی شدن به آخرین آسمان به زمین می‌رسد و این مقادیر و حدود با مفاد آیه «و کان أمر الله قدرا مقدورا»

(احزاب / ۳۸) منطبق است. طبق آیه «و إن من شیء إلا عندنا خزائنه و ما ننزله إلا بقدر معلوم» (حجر / ۲۱) امر، وجود نامحدودی دارد که بدون اینکه وجود مادی و یا هرو وجود دیگری غیر از ذات حق در آن دخالت داشته باشند ایجاد می‌شود. (همان: ۱۸۸) بنابر این در حالی که خداوند خلق را بر غیر خود هم نسبت داده و فرموده است «و إذ تخلق من الطین کهیئة الطیر بإذنی فتنقح فیها» (مائده / ۱۱) اما امر را به غیر خود نسبت نداده بلکه آن را مختص به خود دانسته و آن را بین خود و بین هر چیزی که می‌خواهد ایجاد کند از قبیل روح و امثال آن، واسطه قرار داده است «و الشمس و القمر و النجوم مسخراتٍ بأمره» (نحل / ۱۲) و «و ینزل الملائکة بالروح من أمره» (نحل / ۲) (همان: ۱۸۹)

از نظر علامه، با توجه به آیه «ما عندکم ینفد و ما عند الله باق» (نحل / ۹۶) تنزیل امر از خزائن به نحو تجافی و تخلیه از مکان سابق به مکان لاحق نیست و موجودات غیر محدود امر، چون حدی ندارند همگی با وجود کثرتشان به وجودی واحد موجود بوده و از نقایصی که از لوازم عالم ماده است منزّه هستند و به کلی متفاوت از نظام محسوس مادی می‌باشند و نیز امر، دارای مراتبی است که واسطه‌های خلقت به حساب می‌آیند (همان: ۱۹۱)

علامه طباطبایی از این واسطه‌های خلقت به «فیض» تعبیر و با توجه به رعایت اصطلاحات عرفانی، به جای واژه صدور، که بیشتر در فلسفه کاربرد دارد، از اصطلاح فیض بهره می‌گیرد و البته این فیض یکی بیش نیست که از آن به «فیض منسبط» تعبیر می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، از نظر علامه، خداوند امر خود را طبق آیه «و ما أمرنا إلا واحدة کلمح البصر» (قمر / ۵۰) به (لمح البصر) یعنی یک چشم بر هم زدن تشبیه می‌کند و آن را یگانه و واحد می‌داند. یعنی با این که موجودات خارج، به تدریج و به وسیله اسباب مادی موجود شده‌اند اما جهتی دارند که آن جهت، عاری از تدریج و خارج از حیطه زمان و مکان است و از این جهت، امر خداوند و کلمه او محسوب می‌شوند اما از جهت این که در مسیر سلسله علل و اسباب قرار داشته و بر زمان، مکان منطبق می‌گردد دیگر امر خداوند نیست بلکه خلق خداوند است. بنابراین امر همان فیض منسبط است که تنها مستند به خدای متعال است و شامل همه موجودات عالم می‌شود. (همان: ج ۱۳: ۲۷۳) و وجه تسمیه آن به امر از آن جهت است که در وجودش زاید بر کلمه (کن) به مقدمه دیگری نیاز نداشته است. (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۶۶) یعنی با گفتن کلمه (کن) حصه‌ای از وجود را بر آن چیز اضافه می‌کند و آن چیز به آن حصه از وجود موجود می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۸: ۱۸۸) بنابراین مطابق نظر علامه، خلق و امر حسب اعتبار، مختلف می‌باشند ولی برگشت آن‌ها به یک معناست (همان: ۱۸۹) و آن همان ایجاد امر است که با کلمه (کن) ایجاد شده و در اصطلاحات عرفانی از آن به فیض منسبط

تعبیر می‌شود.

ب: دیدگاه عرفانی علامه طباطبایی در مراتب هستی با تکیه بر اسماء و صفات الهی:

همان گونه که پیش‌تر گفته شد از نظر علامه طباطبایی، فیض نخست خداوند، فیض منسب می‌باشد که از آن به نفس رحمانی و مرتبه اسم اعظم نیز یاد می‌شود و منشأ این فیض منسب، احدیت ذات حق تعالی است یعنی فیض الهی از مقام «احدیت» حضرت حق آغاز شده و در مرتبه «واحدیت» که همان فیض منسب است به کثرت و کسوت اسماء و صفات متصف می‌شود که در مراتب بعدی فیض، ظهور می‌یابد.

در دیدگاه عرفانی علامه طباطبایی، مرتبه اسماء، اولین مرتبه از مراتب هستی و عوالم وجود خواهد بود.

با توجه به رساله التوحید علامه طباطبایی، خداوند سبحان وجود نابی است که مستجمع جمیع کمالات و واحد به وحدت حقیقیه است و هرچه که مغایر با او فرض می‌شود به او باز می‌گردد، بنابراین دارای وحدتی است که عین ذاتش می‌باشد و در وحدتش، نه تعددی دارد و نه هیچ نحوه، تعین مصداقی یا مفهومی، بلکه هر تعینی در نظر گرفته شود، خواه مفهومی و یا مصداقی، بعد از مرحله و مرتبه ذات حق، مفروض خواهد بود و چون ذات حق در بردارنده همه کمالات وجودی است متصف به همه آن‌ها می‌باشد و در نتیجه به همه آنها نامیده می‌شود و آنها اسماء و نام‌های او به شمار خواهند آمد زیرا اسم همان ذات است که با پاره‌ای از اوصافش در نظر گرفته شده است. بنابراین او با توجه به ذاتش و بدون اینکه به چیز دیگری توجه شود به آن کمالات، متصف شده است و مفاهیم این صفات، بدون لحاظ هیچ چیز دیگری، از ذات وی انتزاع می‌گردند و هرگاه وجودهایی که از ذات خدای متعال تراویده‌اند با او ملاحظه شوند بین این وجودها و اسماء ذاتی حق، یک سری نسبت‌هایی پیدا می‌شود که هم چون رابطه‌هایی، این وجودها را به اسماء الهی مرتبط می‌کنند نه با خود ذات اقدس الهی، چرا که مقام ذات اقدس الهی که صرف الوجود است از هر تقید و تعینی مبرا است و مقید به هیچ اسم، صفت، حد و رسمی نیست. این نسبت‌ها عبارات است از اسماء فعلی که همان فعل خداوند هستند که رتبه آنها پس از ذات و اسماء ذاتی می‌باشد و از مقام فعل گرفته می‌شوند. بنابراین اسماء فعلی از آن جهت که همه آنها واقعاً برای ذات تحقق دارند مثل اسماء ذاتی اند با این تفاوت که در انتزاع اسماء ذاتی نیاز به ملاحظه چیزی نداریم اما در اسماء فعلی در مرحله انتزاع، نیاز به تحقق فعل خارجی است. بنابراین روشن گشت که در یک تقسیم بندی؛ نام‌های خداوند با همه فراوانی، به اسماء ذاتی و فعلی تقسیم می‌گردد. (طباطبائی، ۱۳۸۹: ۴۱-۴۰)

از نظر علامه، یک نوع ترتیب میان اسماء الهی تحقق دارد که برخی متفرع بر بعضی دیگر است

و این ترتیب بر حسب نسبت‌هایی است که میان مفاهیم آن وجود دارد، مثلاً «خلق» فرع بر «قدرت» است و قدرت فرع بر «علم» و «حیات» است یعنی از مقام احدیت که همان ذات اقدس خداوندی است که از هر نوع تعین مفهومی یا مصداقی منزله است و حقیقت تام نزد او حضور دارد و به ذات خود نیز علم دارد تعین «علم» ظاهر می‌شود یعنی سرچشمه ظهور کثرت اسماء و صفات الهی تعین علمی ذاتی است که در ازل به شهود ذاتی حق ظهور یافته است (آشتیانی، ۱۳۷۵: ۱۱۲) و از آن جهت که مبدا تام همه کمالات وجودی است تعین «قدرت» ظاهر می‌شود و از جمع بین قدرت و علم، تعین «حیات» هویدا می‌گردد و سپس دیگر تعینات، از انضمام تعینات بسیط ظهور می‌یابند و از این رو روشن می‌شود که یک نوع ترتیب میان اسماء الهی تحقق دارد که به واسطه آن برخی از آن‌ها متفرع بر بعضی دیگر هستند. بنابراین از نظر علامه، مرتبه احدیت، جمیع اسماء و صفات عینی و علمی تمام اشیاء را واجد است و بر همین قیاس، خداوند با احدیت ذات خود و با حفظ وحدت خود به تمام اسماء تنزل می‌کند و با این تنزل، کثرت‌های مفهومی ظهور می‌یابند و سپس با ظهور در مظاهر موجودات امکانی و اظهار نمودن آن‌ها، به مراتب آن‌ها تنزل و کثرت‌های مصداقی ظاهر می‌شود.

از نظر وی، احدیت حضرت حق، منشأ وجود فیض منسبط است و فیض الهی از این مقام آغاز می‌شود و فیض الهی در مرتبه و مقام واحدیت که از آن به فیض منسبط و اسم اعظم یاد می‌شود به کثرت اسماء و صفات متصف می‌شود که در مراتب بعدی فیض ظهور می‌یابند. لذا با توجه به بیان علامه که تحت تأثیر آموزه‌های عرفانی می‌باشد می‌توان گفت که وی کثرت مراتب و مظاهر عالم را با کثرت مستقر در واحدیت، که فیض نخست است مرتبط می‌سازد (همان، ص ۴۵) بنابراین به نحو مجمل می‌شود گفت که از نظر علامه طباطبایی اولاً اسماء و صفات الهی مقتضی ظهور بوده و در پرتو ظهور آنها، جهان خلقت به ظهور و کسوت کثرت رسیده است ثانیاً منشأ ظهور خلقت در کسوت اسماء و صفات، علم ذاتی حق است و فیض از مقام ذات به اسماء ذاتی و فعلی و از آنها به موجودات خارجی عینی می‌رسد و ثالثاً اسماء الهی در همه شئون وجود و عوالم هستی مادون خود نقش واسطه دارد و جهان، موجودیت خود را از خداوند به واسطه اسماء و صفات الهی کسب می‌کند.

البته آنچه در باب اسماء قابل ذکر است این است که طبق آیات و روایات، مقصود از اسم آفریده شده، لفظ نیست بلکه یک امر مجرد می‌باشد و طبق آیه ۳۳ «قال یا آدم اَنْبِئْهُمْ بِاسْمَائِهِمْ» (بقره / ۳۳) همه اسماء موجوداتی زنده و با شعورند (طباطبائی، ۱۳۷۹: ۱۱۳) و به بیان صریح‌تر این اسماء از نوع لفظ و الفاظ نبوده بلکه ذواتی متصف به کمالات هستند و موجودات نوری‌ای هستند که هر شیئی

در آسمان‌ها و زمین، تنزل آن‌ها می‌باشد. (طباطبائی، ۱۳۸۹: ۲۴)

### نتیجه‌گیری:

با توجه به مطالب مذکور در دیدگاه فلسفی، قرآنی و عرفانی علامه طباطبائی، این سؤال مطرح می‌شود که آیا این سه دیدگاه در جریان آفرینش و پیدایش جهان مخلوقات و ماسوی الله، با یکدیگر قابل انطباق هستند یا خیر؟

با توجه در بیان و دیدگاه عرفانی علامه به دست می‌آید که از نظر وی، وجود و هویت خداوند وجود لابشرط است که عبارت است از وجود مطلق عاری از قید اطلاق؛ یعنی حقیقت صرفه وجود که نه کثرتی دارد و نه ترکیب و نه صفت و نه نعتی که از آن در عرفان اسلامی به مقام لا اسم له ولا رسم له و لا نسبه و لا حکم بل وجود بحت و غیب مجهول و کنز مخفی و عنقاء مغرب تعبیر می‌شود (آشتیانی، بی تا: ۱۵۵) و تجلی حق را همان ظهور اسماء و صفات الهی می‌داند به این نحو که خداوند احد است و از مقام احدیت، فیض منبسط به وجود می‌آید که مقام واحدیت است. مقامی که به کثرت و کسوت اسماء و صفات متصف می‌شود. واقعیت این است که علامه در دیدگاه عرفانی خود به مانند بسیاری از عرفا، صدور موجودات از خداوند را آن گونه که در دیدگاه فلسفی خود مطرح کرده نفی کرده است و بر اهمیت تنزل و به عبارتی تجلی و تجلیات به صورت اسماء و صفات الهی تأکید کرده است که ثمره این تنزل و تجلی، ایجاد کثرات و ماهیات در جریان هستی است که طبق بیان علامه نخستین کثرت در مرتبه واحدیت رخ می‌دهد که به ظهور اسماء و صفات الهی منجر می‌شود که به تعبیر ابن عربی «لیست الکثرة الا الاسماء الالهیه...» (ابن عربی، بی تا: ۲۳۱) اسمائی که عبارت است از تعیین خاصی از ذات همان گونه که علامه می‌گوید: «لیس الاسم الا الذات مأخوذا ببعض اوصافه» (طباطبائی، ۱۳۸۹: ۲۹) اسماء و صفاتی که به جهت واسطه‌گری در فیض و صدور در قوس نزول موجب پدید آمدن مظاهر و صور موجودات امکانی و در قوس صعود منشأ اشراقات و مکاشفات عرفانی می‌گردند. از این جهت اسماء و صفات الهی در عرفان اسلامی هم از حیث وجودشناسی، خداشناسی و جهان‌شناسی و هم از حیث شناخت‌شناسی و سلوک عرفانی اهمیت اساسی دارند. (احمدوند، ۱۳۸۹: ۵۴۵)

بنابراین علامه با تأثیرپذیری و الهام از بحث صفات و اسماء الهی در صدد چینش، انتظام و تنظیم نظام عالم بر اساس اسماء الله است و بر خلاف اندیشه فلسفی خود که وحدت و صرافت خداوند را منشأ و عامل صدور موجود مجرد تام نخستین دانسته و هر گونه کثرت موجودات در مرتبه نخستین خلقت را با دلایل فلسفی محال محال دانسته است قائل به کثرت در مرتبه اول؛ یعنی مرتبه واحدیت در کسوت اسماء و صفات بوده و تمشیت و تدبیر همه حقایق نظام هستی را با وساطت اسماء و

صفات الهی توجیه می‌نماید. اسماء و صفاتی که در عرفان اسلامی به حسب احکامشان معمولاً به سه قسم تقسیم می‌شود:

اسمائی که حکمشان ازلاً و ابداً جاری و غیر منقطع است مانند اسماء حاکم بر ارواح قدسی و نفوس سماوی و تمام مبدعاتی که در فوق زمان قرار دارند.

اسمائی که حکمشان هر چند ازلی نیست اما ابدی است مانند اسماء حاکم بر جهان اخروی؛ زیرا جهان آخرت آغازی دارد که پایان نشئه دنیوی است اما پایانی ندارد.

اسمائی که حکمشان نه ازلی است و نه ابدی، مانند اسماء حاکم بر حقایق زمانی و واقع در نشئه دنیوی. (یثربی، ۱۳۸۷: ۳۲۳)

به نظر می‌آید که گره‌گشایی تطبیق این اسماء و صفات الهی با مراتب و موجودات عالم از منظر فلسفه؛ یعنی (عوالم عقلی، مثالی و مادی) زمانی میسر خواهد بود که اثبات شود بین خود اسماء و صفات رابطه‌ی ترتیبی؛ یعنی ترتیب ذاتی و وجودی برخاسته از علیت برقرار است و نباید فراموش کرد که این علیت غیر از روابط و مناسبت میان اسماء و صفات بر خاسته از تناحج، تعاون، تقابل و تفاسل بین آنهاست که در اندیشه‌های بسیاری از عرفای مسلمان مطرح شده است. از سوی دیگر به نظر می‌آید که بر خلاف عوالم فلسفی علامه، که عقل نخستین معلول خداوند و عالم عقول علت عالم مثال است و جهان مادی و مادیات معلول عالم مثال، در نظریه اسماء و صفات، موجودات مادی و غیرمادی معلول خود اسماء و صفات و تحت مشیت و تدبیر آنها هستند لذا می‌توان ادعا کرد که دو دیدگاه فلسفی با اتکاء به مبانی فلسفی از جمله اصل علیت و فروع آن با دیدگاه مبتنی بر اسماء و صفات الهی علامه طباطبائی با یکدیگر قابل تطبیق نبوده و باید به تفکیک این دو دیدگاه قائل شد.

اما با توجه به دیدگاه تفسیری و قرآنی وی در تقسیم موجودات عالم به «امر و خلق»، به نظر می‌رسد این دیدگاه بیش‌تر از آن که حاکی از ترتب موجودات و نحوه آفرینش موجودات باشد ناظر بر تفاوت‌ها و ویژگی‌های موجودات مادی و غیرمادی است ضمن اینکه علامه طباطبائی به صراحت در تفسیر میزان اختلاف موجودات در امر و خلق بودن را یک اختلاف اعتباری می‌داند و می‌گوید: «برگشت خلق و امر به یک معناست ولی به حسب اعتبار مختلفند و به همین جهت صحیح است که هر کدام را متعلق به خصوص یک قسم از ایجاد بدانیم» (طباطبائی، ۱۳۸۰: ۱۹۴) وی همان طوری که امر را همان ایجاد می‌داند - چه به ذات چیزی تعلق بگیرد و چه به صفات و افعال و آثار آن - می‌گوید: «باز صحیح است بگوییم خلق به معنای ایجاد ذوات موجودات است و امر به معنای تقدیر آثار و نظام جاری در آنها (همان) در حالی که اختلاف مراتب هستی در دیدگاه فلسفی یک اختلاف حقیقی و واقعیت است که در دیدگاه فلسفی علامه مذکور گشت.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آشتیانی، سید جلال الدین، (۱۳۷۵)، شرح مقدمه قیصری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳- -----، -----، (بی تا)، هستی از نظر فلسفه و عرفان، تهران: نهضت زنان مسلمان.
- ۴- ابن عربی، محی الدین، (بی تا)، الفتوحات المکیه فی معرفه الأسرار المالکیه و المالکیه، بیروت: دار صادر.
- ۵- احمدوند، معروف علی، (۱۳۸۹)، رابطه ذات و صفات الهی، قم: بوستان کتاب.
- ۶- شیروانی، علی، (۱۳۷۶)، ترجمه و شرح نهاییه الحکمه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ۷- طباطبائی، محمد حسین، (۱۳۷۴)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، پاورقی مرتضی مطهری، تهران: صدرا.
- ۸- -----، -----، (۱۳۷۹)، انسان از آغاز تا انجام، قم: بوستان کتاب.
- ۹- -----، -----، (۱۴۱۷ ق)، بدایه الحکمه، قم: موسسه النشر الإسلامی.
- ۱۰- -----، -----، (۱۳۸۰)، تفسیر المیزان، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجا.
- ۱۱- -----، -----، (۱۳۸۹)، رسائل توحیدی، ترجمه و تحقیق: شیروانی، قم: بوستان کتاب.
- ۱۲- -----، -----، (۱۴۱۶ ق)، نهاییه الحکمه، قم: موسسه النشر الإسلامی.
- ۱۳- یثربی، سیدیحیی، (۱۳۸۷) عرفان نظری، قم: بوستان کتاب.

## **An Account of Hierarchy and Realms of Existence from Allameh Tababaei's Point of View Based on his Philosophical, Koranic, and Mystical Comments**

*Leila Afsari, PhD Student, Department of Theology, Philosophy, and Islamic Kalam, Faculty of Law, Theology, and Political Science, Islamic Azad University, Research and Science Unit, Tehran, Iran*

*Seyed Sadruddin Taheri, Full Professor of Theology, Allameh Tababaei University, Tehran, Iran, Corresponding Author*

*Abdullah Salavari, Associate Professor of Theology, Faculty of Humanities, Shahid Rejaei Teachers Training University, Tehran, Iran*

### **Abstract**

This paper endeavors to study over the standpoint of Allameh Tababaei as a theologian, great commentator, well-aware of the expanse of Islamic mystical thoughts and fundamentals in terms of the hierarchy and realms of existence, and their relationship with divine names and attributes and the universe and the world of revelation and creation, and deliberates on his philosophical, Koranic, and mystical beliefs.

What stems from the study of Allameh Tabatabaei's works is that while making a classifications of the hierarchy of world, he had held three viewpoints, namely philosophical, Koranic, and mystical so that he had three separate classifications due to them. In his philosophical works he points to three realms of wisdom, imagination, and matter and materials, and also in Tafsir Almizan that is interpreted verse by verse, the creatures and realms of existence are classified into the world of revelation and world of creation. However, in his views based on mystical trainings, he has argued over a world that is hierarchically superior to the entire philosophical realms, i.e. the realm of divine names and attributes. Therefore, the writer tries to recognize the consistency or inconsistency of the three viewpoints in addition to the precise description of the perspectives, and compare and study over his Koranic and mystical viewpoints with his philosophical ones. The methods used in this paper are descriptive-analytical together with the reference made to the first hand and library sources.

**Keywords:** Allameh Tabatabaei, hierarchy of existence, divine names and attributes, revelation and creation, blessing